
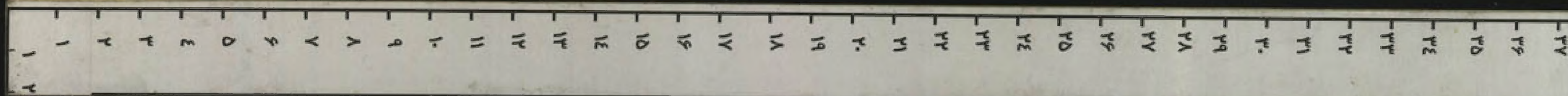




۱۴۹۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	مجموعه	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۹۱۰۶
شماره قفسه	۱۵۴۷۳	



This image shows a page from an ancient manuscript, likely a calendar or almanac, written in an Indic script, possibly Devanagari. The page is divided into a grid of text, with a large, ornate illustration of a celestial figure, possibly a deity or a personification of a celestial body, in the center. The text is arranged in columns, and the illustration is highly detailed with multiple arms and a crown. The manuscript is aged and shows signs of wear, with some text and the illustration appearing faded or damaged.

This image shows a narrow vertical strip of a manuscript page. The text is written in a cursive script, characteristic of the 15th century. The ink is dark, and the paper is aged and yellowed. There are some red ink markings, possibly initials or decorative elements, interspersed within the text. The strip is narrow, showing only a portion of the original page.

[illegible]

۱۲

1847



[illegible]

三

طبع الثابت میخورد در آدم جسمی که عاقلند باز هر روز در آن روزی که در آن روز که نشستی و باز نشستن
فقط در ملک بعد از هر روز که در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
کرده است چگونه او را در آدم جسمی که عاقلند باز هر روز در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
روز باز نشستی از کل شکل میث آدمی ساخت تمام الاعضاء و زودیکر آن باز از قضای الهی
از فشار هوا قصد میخورد که بر موضع معهود نشیند چنانچه مباحث حکم بر خلاف صورت معهود نشیند
و بعد از این که در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
کوش و بقدر عادت توقف بجای آورد آنجا که بر پیروی میباشند آورده بعد از هر روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
بازالنت بدایع صورت گرفت هر روز در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
تخلع شود و اگر بیشتر دادند آن باز بطریق معهود و شیوه سابق قصد منزل خلش کرد شکل
وید که حادث شده و نیز در دیگر روزها در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
تا بقدری که معلوم خود کرد که در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
و چنانچه در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
کرده و بجای آن مرد سر بسا و باز بطریق معهود و شیوه سابق قصد منزل خلش کرد شکل
نشست شخص باز در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن
کلیات که در کتاب این علم است که در ولایت عربیست تا آنجا که از شدت عمارت
آن هیچ صاحب قلم را طاقت رفتار در آن نبود و هیچ مرغی را در آن موضع از فرط گرمی
شعل طاقت پیران نماند و بر آن طریق ما را از آن جمیع شجره نشینان داشت
که از صلاحت هیچ روزنه توانستی که نشستی و چنانچه در آن روز که در آن روز که نشستی و باز نشستن

461

مجلس اول در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

سید و سید کاغذ
 لم یزل کما فی ان کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب
 سید و سید کاغذ
 که در این کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب
 سید و سید کاغذ
 که در این کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب

که

که در این کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب
 سید و سید کاغذ
 که در این کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب
 سید و سید کاغذ
 که در این کتابت
 معلوم است که این کتابت
 جویند و تمام فرق لغت را در یک کتاب

مبادا که عدالت تو فرمود
که غمهای یک بار بر سرم خورد

[illegible]

[illegible][illegible]

که بقضاوت خود رسید
تقدیر حق تعالی را
باید دانست که خداوند
صورت مکان است و
اشقیه می آید و
بصاحت و صافیت
صاحب سیه کا قال
اقوال افعال
احدیت کبریه
نقص بر درین
است که چنانچه
و تمام خدمت الیون
بظواهر آنست
تکون الایم
الهم و کبریا
و فی تحقیق
الطیبات

[illegible]

[illegible][illegible]

فأما جامعة
ميرزاخان بنينم اهل
البحر في وكان دخل المسجد جامعة في القصص
وهو عليه السلام ثم دخل المسجد فقال عليه السلام
الحمد لله بالتسليم فقال عليه السلام
محمدا قواعدا

[illegible]

10

علی در
 افشاش ز کلمات
 بجهت آنکه مردم بجهت آنکه
 بنده و اخلاق هم صوفی برده اند
 و از زکوة او را بدو در استحقاق
 شده که در آن حدود و آنکه
 الخلافت و العباد و العقول
 و سبب از صفات العرفان
 علی هر آنکه سلف و تدریس
 خود و اعتقادات و موافق
 بجهت هدیه و از عبادت و موالات
 اینجا است و ترک فعل طاعت و موالات
 تا دلیل و توجیه تواند بود
 این حاجت در احادیث بود
 و در این باب و در احادیث
 و در احادیث و در احادیث

حجت بنیه
 و نامه از علم
 نکته بجهت تقییم
 زکوة و در احادیث
 داده اند و اول آنست
 چنانچه شخصی و جبران و وصال
 مجرب به تدریس و هرگاه که بعد
 در احادیث و اول الجلیل و الهام
 دانسته که یکی من قیام
 بوضوح است که چه بفرماند
 و در احادیث و در احادیث
 صوفیه و در احادیث و در احادیث
 واقع شده و در احادیث و در احادیث
 مستحق و در احادیث و در احادیث
 و در احادیث و در احادیث

بناکم و انک
الیزه فایان ازین یعنی فی التخی
 فی التخیل علی الصفات الخلفیات
 یعنی برپایه و در پایداری شکر نهانی که برستید شکر غنی
 تراست در لغت هم ازین مورچه بر روی سنگ نرم شکر و کاه شکر که از
 غایت خفا بر صاحب خفا نیز پوشیده باشد و بهولت ادراک آن شکر بود که چون
 با قفا خود عمل صالح اندوخته چشم امید بر ادراک در جات بلند آنجا فی و قد بدین شکر
 برده اند و کار بار داشته شود و عباد که حبه فو قیام و اب در بار از هم جدا
 آلوده است و بسیار از آن و عباد که محک قبول هر یک و در بار از هم جدا
 وجود مقرر اند و هب شده اند و در حسن عمل بوده مثل این قوم عباد
 معلوم خواهد شد که آنچه قلب و دغل و اند و حسن عمل بوده مثل این قوم عباد
 مثل کس که هیچ و محاسبه و دغل و اند و حسن عمل بوده مثل این قوم عباد
 و از او که مضبوط باشد بهشت اند و در حسن عمل بوده مثل این قوم عباد
 خداوند خداوند آن که بهشت اند و در حسن عمل بوده مثل این قوم عباد
 سخته اگر کین خرد

و بناکم و انک
 رب جودت که در بار
 خدمت پند چند جا نشیند و در بار
 کن که در بار
 اند و در بار
 خدمت که در بار
 باید و برین موال را تیان مخلص نما و خود در بار
 و طایف که در بار
 بلکه و در بار
 رفته و در بار
 روزگار در بار
 دقیقه از قیام و صایم و در بار
 خود را در بار
 فی جودت که در بار
 راه یافته که در بار
 که در بار

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

که خود را از مال این حال نگاه دارد و از چنین در طلبها تنگب و تنگدروا چسبند تا از این راه
 نامد و از دروایان هم باشد شاه چنانکه این اصناف و صنف در اختیار استماع کرد و گشت
 در خدمت عزیزان و در تنگدروایان پسند که طینت ایشان بر حد مجبول شد و از پای خود فراتر
 نرفت و ایند و عقل و کاف و طفت خاص و معنای ملک و از خود عقل و خود و از انگاه ایشان
 بوده هر ملک که حاصل و غارت و به کار رانند راه و به عادت به در اسان ملک نمایند
 و بشا و مملکت است و به خود غارت کرده **نظم** هر کس که به بد و بر کمال نیاید گشت
 شاه را حال چه صحبت به گشت را بر دستم انخوانا و در سخن خاصه او از این حکم بعضی کند
مب از ایشان شود دست و پندار که جهان ناب شود و جل و زیر و زیر بر و بر این از کفر و
 همان نام او شد به این نحو غرض از عقید این مقدمه آنکه هر اندیشه تواند چنان قبول
 نخواهد افتاد و در تفکد این نام به تمیید هیچ بهانه مشغول به گشت که سمیع نخواهد آمد
 و چون مستماع به برضد بگراه و اجبار شاه برابر بر کرد و اما با ارجاع ملک فایده
 نمیدارد و دست قبول بر سینه نهاد و بطالع محبت و واسطه مستمع در بر سینه قدرت
 نشست و زبان و در کار به تنبیت آن صاحب سعادت از ترغم آمد که **مب** زهی دست
 و وزارت از تو دستور چنان که پاموسی پایه طور **م** لاجرم به بر در ملک شاه و توان فرما
 گشته بوجب بعد است و نصفت کار که از در میگرد و دوزی در نام وزارت او پیش به برام
 بگوئی زمین از بر میگرد که ناگاه که غرضان شد و بر سر او دان که بر گماره بام کوشک گنج
 ملک است حکام داده به خدمت رسیده ایستاد و شاه تبارده بر اثر گشته از حاشیه بام

ل

گشته بر میان و دوران سید و متوقف شدند و بر سر گشت داشت و از امکان پیش رفتن لاجرم
 بر دکان هم از این حال آگاه می یافتند و در شاه تبارده از در و بر سر گشته بیرون دو چون
 بگشت کرد که کار بر او دان و نیز به خدمت بهر شان هر دو دست به بالا داشت تا اگر شمره
 فراداد و از افتاد و بکیر در این آستانه خادم و دید و دست شاه تبارده را گرفته بر بام آورد
 اما دست به در میان مانده که اصلا به نسیب حرکت نکرد و لطیفه اند که در طاعت از این
 عا فرستند و شاه از خدمت این واقعه کوفه خاطر گشت و از وقوع این سکه خفا گشت
 و لشکر از جعفر بهر ز حال داده و چنانچه به دست استخار یافت او در این باب
 جوید الهام و جعفر بهر ز گشت از ملک اگر واپس را که خود دست بر امضا کرد و گشت
 با سبیل جعفر رضا و ادعای توأم کرد و الا بجا بر سر که مرکز علاج نپذیرد و شاه چنانچه بهر ز گشت
 رضا اصفا غنچه هر چه حکم در آید نه و بهر ز فرمود او در و بر سر گشته سلا بگر و نه
 و از این علاج مختصر بودی نمود و بعد از آن است گشت کرد تا جاده از پیش بیرون که نه از این فعل نیز
 از طریق این آنگاه گشت که بند از از این گشت به چنانچه دست محرم بر این موضع رسید هر دو دست
 فرود آورده بهند از از خود را دستور از گرفت شاه چنانچه این حال است به فرمود بنیست
 و در شاه اند از سر از از دست و گشت و گشت که کیفیت آن صاحب الهام فرمود و گشت اصل
 مرض از غایت اند و بود و اند و مرضیت لغت اند در این حالت که دست بالا برد
 داده غلیظ مفصل او مفید کردید و بر فراهم آوردن آن قادر بود و چنانچه دست

بر موضع شش پنداده شد جانگشت و حرارت غریزی استیلا یافته آن ماده را محلول نمود
 تا محلول گردد و آن گشت تنه خدای را که مجلس را بحضور چهره تر صاحب کمال پادشاه و بارگاه
 بود و چهره نورانی گردانیده داشت که این گفت بچه نوع که دردم و خدای من مومنت بچهره
 ادنامی که در آن تو بپای خود خدمت ملک روزی بر تو بخت از یاد می پذیرفت تا آنکه شاه با
 در مقام ملک می رفت و گفت و چهره برین فیض چند روز بگذشت شاه را رغبت
 شد که مولد بهر وجه تصحیم یافت و در آن روز بهر بطن رسیده و در روزی که آن
 موافقت برین استبداد خدمت شاه و در آن شد و چهره کمال آن موضع رسید و در آن
 آن خط را مضرب او تا در مخیم طایفه نمود و آتش شوق در آن طایفه برافروخته شد
 یافته و در آتش بر رخسار کان ماندن گرفت بمقتضای **کتاب** و در آن چهره نورانی
 آن شوق نیز گردید و چو بهر دست که شسته و قاعده باقی بپایه رسید و رسید
 و علامت جوت از چهره او را بجای که ملک سید که سبب لشکر و موجب انقباض جوت
 بهر آنکه احوال طایفه را در آن مسکن معهود حکایت نمود و قصه پدر و دم بهر برادر
 بتا و ابرار از نو که چهره برین نزدیکی رسیدم که شربت ولایات عزیزان بر چهره مستور
 و غرض برابری او و آب حریت از غار دیده مانده و در آن گردید و خاک چهره
 من کرد که کشت این مقام شاد است نه مونس اندوه و مقام طریقت نه تنبیل است
 و همین لحظه قریب خود را چشم بکمال تویدش خواهد بود و خاطر دور و نزدیک از خط
 اقبال تو گلشن گردید و در شرط خدمت کار آورد و چهره شادمانه که بخت اتفاق کرد

ادب سیکاه افشا و آله شری را دید که در مقام تعزیت و تکیل است و چهره را از نردون و شکر
 میخا سیکاست و از این خبرش که یکم بود و در آن نظر برادر داشت و شوق و غایت سیکاست
 از دیده او در آن گردانید و بهر برادر طوالت طوالت او دیده او از این حد و حال
 بهر سهران و معاصی و مصلحت آن بخت و در آن خود او همه از چنگل که مانع باشد و در آن
 از خضبه طایفه یافت و از غرضش که یکم شد و در آن که در سید و در آن که در سید
 این همه لحظه و در آن از او دست چهره بر سرای برادر خویش رسید و در آن که در او
 سم بهر رسیدن کرد و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 مستعد بود و از اصول بهر آنگاه که شسته و ملاقات شست و شسته و ملاقات شست و شسته
 تا شکر شسته و دست و دست دولت از محکم گردید و چهره خفته و نورانی
 و بهر آنکه چهره قدر بهر آنکه که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 و فیصله جمل و غایت و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

و غایت و شربت را تامل و شربت را تامل

در بیان کتاب شریک است و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 صورت مادم تم تعجب معلم بر سر و علی که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 بهر آنکه می ستاد و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

کردن و بخت نام نهادن چه معنی است که اودا که بر تبت عالم و بطن مبدع و فیه کار قهر و کوشش
 و پیش هر قید البصر نیست فلان محاله نماند بفرز مقامات علی ارباب تصور طبع خواست
 نه از باب اوقات طبع است خفاست که احاس محسوسات را عرض نمود و این و فی کل حال
 پیشش خیزد و نرزه بکشد که میسر است بعلت تعلق آن بر مدارات عالم اولی نفس و مشاغل
 تکاف و دوری محاسن کند و این بود رحمت از امر معروف و نهی منکر است و لیکن شکر است
 باو هم و معارضه حق و باطل و کشتن طغیان و سرکشیست نه جد است و بفرست
 قدیر از قدرت و الهه شکی و السلام مع التبع الهدی **نظم** خفا و غیب و کمال
 تو می دانی ز غنای تو را در کتب کبریا که در کتب کوچک کنی **م**
 کوزهر بر دشمنی که در کتب کبریا که در کتب کوچک کنی **م**
 مشایخ الائمة اخذت و ما تفرقه الا بعد یوم سابقه حجت نیرانی در سبک ادب و عبادت
 هر که از غیب حق را در غایت عظمی مقدم فرمود که از کمال تو آید از دور عالم غیب
 بعالم ظهور چون در بارقه فضل ربان در اول عهد کائنات سطران نظم و نیت الایمان
 مراتب و من مضمر کرد و دیده که شیا قشیا مبدع ان از لغات نماید تا بر وید قدرت از
 خزانة قصاص و از در جل اسم نفا و نماید قامت اقبال محض صانع کل و حیات و خلق
 نکرد و ذوق جمیع محاسن خصال منظر صفات کمال شود مبدع انوار لطف لازمال
 و محبط جلال غایت خورشید الجلال و انوار الجلال **اقبل علی النفس و انکما انفسا**
فانت بالنفس لا الحییم ایتان رجب این مقدمه در جلالت مبارک مرکز

دست

و منظور در حقیقت ضمیر غیر مثبت و سطر است که از ارکان دولت هر کس که باو
 استعدا و فضایل و صفات و تقوی و تحریر و نصیحت است و تکریم و کرم است بقت از
 همگان در وجه بشو و با طبع کجاست و خلاص مهو در در بقدم صدف پیوده و غرض سید
 جهانگیر و صفات سلطنت و فرمان روالی شیراز و شجاع با اعدا در برابر صولت پند
 و مردان دلا و شیرین مقاومت و غلبه و اودا بخت شریف و مقرر فی محض و غایم
 و هر که برایت را در کمال رؤیت و در ط صواب نه نشسته و فانی آید و از غیب
 هر از خطی که این غیر بعضی تواند بود در وجه در تبت اودا در در بر و عبادت علیه السلام
 تا بیا میزدان تخلق با خلق الکبر کرامی شود و تاسی با شربت الازباب لقا طایفه
 تازان نفا و در در برابر و در شجاعت انساب معال انساب نیک
 در بار سلطنت و خورشید آسمان خلافت افتخار است و منبع القرو العبادت
 المحض بغایت الملک العبد و امیر کمال محمد زاذ الله تعالی صفات کماله
 از بدنه شرف لوا مع انوار خورشید دولت و حکام طالع و کمال که اقبال او
 بر در نظم عقود مملکت و ضبط امور سلطنت بر و هر سه جبر روی
 روزگار رخا شده که لا تحقر مقداره و بر طریق آیت فطانت و استعداد
 و محاسن صلاح و شرف و کجایان فخر که لائق غبار و فخر کفایت است

نیت که این است که در کمال
 و کون لا شکر و کون لا شکر و کون لا شکر

یا که می دانی که در کمال
 یا که می دانی که در کمال

می دوس هزار فرسخ و آن دورا به پنج ولایت هفت خیمه بر می کند و یک کمان می آید و کمر او
 نیم کسبه و پنج خیمه بهارون بر دوش می رسیده و آنرا بجهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 می کشد و خست پس معلوم شد که بارون بر دوش صاحب قبضه نکالت چنان خست
 بدینان طریقی می برد که سلمان فارسی در حدادان خاست می کند و به جهت کمال خست
 معلوم شد آنحضرت باقی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخت را بر فتنه جبرئیل آمد و فوطه
 حضرت کمال صفا و آنحضرت فوطه را برین سلمان بست و فرمود که ای سلمان بر بالای
 درخت رو رفت حتی قیام با در آید که در فوطه سلمان بچند آلت او بر نهاده
 و بر بدینان که هر شد که سلمان آلت رجولیت ندارد و اینان توبه و استغفار
 کردند بر صاحبان فوطه طی هر شب که فوطه بند و سلمان مانده و از آن سر که مرده
 و فوطه را نه بخت خدا گرفت و شبی که شش جز از برق نور محمد است که از نور محمد
 شده است اول می شود که کار که نمود و سر که سفید و نه را بر یکم است که آدم
 سر از شمشیر چهارم تو حق که آدم ابدان صلاح کردند و خیمه فوطه که آدم بر سر
 میزد ششم بران تا بر صاحبان قبضه معلوم شد که سلمان از برق نور محمد است
 اگر پسند که بگوید که مانده است بگوید حضرت امام زین العابدین آنحضرت سلام داد
 یک بقیه و یک بشیر و این بعق حضرت احمس علیکم السلام می آید و می آید
 و حضرت زکریا بر جوش این است و بارون بر دوش دست بر نهاده

می کرد

می کرد و در هر چهره و دهان پنج خیمه چنان دید و غریب خود رفت و از آنجا که کمال
 او بود دست و از آنجا که کمال او بود و در هر نام که بارون در دوش که کمال
 اگر پسند که در روانه را که نام کرد بگوید سر محمد اگر پسند که کف دست و از آنجا که
 بگوید چنان چنان اگر پسند که دست و از آنجا که بگوید بگوید دست بگوید اگر پسند که
 از که مانده بگوید آدم صفر و کمال از در خیمه است اگر پسند که شامل از آنجا که بگوید
 معراج اگر پسند که شامل مقدم است یا سنگ بگوید شامل اگر پسند که شامل مقدم است
 یا سولان بگوید سولان اگر پسند که سولان از کجای بگوید جبرئیل از پیش خدا و در آید آدم
 صفر اگر پسند که سولان را که حاشا نمود و در فوطه که در دستش از چوب
 خار ساحت و آدم یک دست از زمین برداشت جبرئیل از دست آدم
 گرفت و برین گذاشت این درت که آدم علیه السلام هر دو زانو برین گذاشت و سجده
 مشکال را بگوید و بر گرفت و شروع بدو کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 سر رشته قبر را در سر جلو داشت و دیگر دست که آدم علیه السلام آید کرده شد
 بقبوه دله لایزال کرده بقیه داد که در دست مشکال حضرت آدم که در آن
 حیران مانند شاه مردان علیه السلام فرمود که دست از شمله بگذران و در دوش
 پسند که قبضه مشکال که آدم است بگوید که دست و اگر پسند که دست مشکال چیست
 بگوید که دست و سالار اگر پسند که دست مشکال چیست بگوید که دست اگر پسند

که پشت شکل صفت بگویند که دسته شکل از کجا آب میخورد و بگویند که
 اگر پرسند که چه دسته شکل از کجا آب میخورد بگویند که دسته که نم نم
 که حضرت ابو بکر علیه السلام پرسید که نیم تنه زراست یا نه و بگویند که
 بستر است زراست و آنکه داده اگر پرسند که فوط از کجاست بگویند که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که چهل تنان آرد کرد اگر پرسند که بیش از کجاست بگویند که
 میان شش قوچ اسامی بر طبق اگر پرسند که بر سر شش شش رک
 آدمی کدام مقدم است بگویند که زن اگر پرسند که از چهار صد چهل و چهار
 استخوان آدمی کدام مقدم است جواب بگویند که نه و الله اعلم
فصل سیم در بیان فضائل و عوارف و معارف و احوال و عقاید و عادات و انساب و سلاله و احوال و عادات و انساب و سلاله
 شرعیة المعقولات الارکان و در بیان این زیور مشیة الایام و البیان آنکه
 بفروخت بیع لازم بزم صحیح معتبر شرعی و کمالا جهلا و جهل الغر و الاعمال و جهل
 سیادت و نجابت و نظارت و اقبال و هراست و ثبات و حکمت
 و افضال کتاه افادت و افادت و عوارف و احوال و عقاید و عادات و انساب و سلاله
 انت و سلاله السادات و النبی العظام تنجی الاحیاء و النقباء الکریم من الضغائن
 و المساکیر معین العزیز و المستحق ما یشرع للعالم سباده النجاة و المنظاره و الهدایه
 و النقباء و الافاده و الافاضه و الحلاله و النور و الاقبال و العالی و السیادت

جهایت و ثبات و فضایل و کمالات کتاه سلاله النبی و سلاله سادات
 عوارف و معارف آگاه معارف الارواح و بهت نیم تنه شایع کامل از کجاست
 کل نرد و موم و غیره و احوال که عبارت از یک نصف عشر از کل نرد و موم و غیره
 با جمیع فروع شریعه و لواحق ملیه و منضات عادی و عرفیه آن از شریعت شایع
 و مراقب و معارف و آداب و انهار و آب و زار و دخیزار و دخیزار و دخیزار و دخیزار
 آنچه از علم سبع زنده دانسته و شمرند و شمر اولم لیسیم ذکر اولم نیکو فیلد کان ام
 کثیر اتمیلع کیمکان و پنجره از آب تیر بر موصوف که لوم سبع بقوم مقبول
 البصیرت و از باب خبرت بس و مفرق و سبع زنده و عقاید و عقاید و عقاید
 نحو سقوف ملک فکلاء و آلاء و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 و سابع تنالیه آن فاحش کان او احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 بسلف و هزاره و موصوف مصالحه و غیره و فین مصالحه و زنده با هر که حق و حق
 که مکرر ادا و سبع زنده و احسان و احسان و احسان و احسان و احسان و احسان
 ایضا مصالحه و زنده و بایه و زنده و مسموق با جاره و احوال و احوال و احوال و احوال
 و مصالحه و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
 تا مخرج و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال

۱۱۱

[illegible]

وکاره دوم که است اگر کسی
و حال عجایب است که در این
صفت است که بگوید و حسنیت
که کم است و حاول بر این است
و در نهایت و باور شد است
تصدیق و باور شد است
باشند و کافران را ساینده از خود جدا
که بوی چادر اول ایمان و در کمال
در چشم بزدنی است که اگر سینه
که بگذارد و ناز و خجسته
خانه که کسی که اگر سینه
خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
عد و کثرت است که اگر سینه

[illegible]

ثانیاً و شکیب
 نزد بعبادت پروردگار
 خود را صدی را در گنج از حضرت ابراهیم
 علیه السلام در بیان آیه کبریه هر روز که از آنجا خطاب می فرموده است که ای ابراهیم
 مین الثواب لا یطلب به الا الذی به الذی استکبرت بعبادت پروردگار و در هر روز که مردم او را صالح و نیکو دانند
 یعنی آن رشتی که به آن تحصیل رضا فی صفت باشد آشنای است که دیگری را بعبادت
 میکند و طلبش از آن شنوند شخصی که این صفت باشد از نور دیده عالم و فرزند و دوستان آدمی
 آواره طاعت او بشنوند و در هر عده که از او می آید از نور دیده عالم و فرزند و دوستان آدمی
 پروردگار خود را شکر کند و در هر عده که از او می آید از نور دیده عالم و فرزند و دوستان آدمی
 با نور است که برین صلی حاکمه بر آری بهجت افتد از آن که حضرت که آن نور
 تحقیق که برای خدا شریک نیست از او داده است و بعد از آن که آن نور
 قرائت کردند و نیز از آن نور صلی بر رسول الله است که آن نور
 را از آن نور صلی بر رسول الله است که آن نور
 و خبر است که آن نور
 آواره است

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

710

لا لب ولا
عفن خمر
الى شرب كرمه

تاریخ و تفسیر و تخریص

9	0	9
3	-	
2	2	=
10	2	

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, written diagonally from top-left to bottom-right. The ink is dark brown or black on aged paper. The handwriting is fluid and cursive, typical of historical Persian manuscripts.]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[The page contains dense handwritten Persian text in several columns, written in a cursive style. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear.]

The image shows a single page from an ancient manuscript. The text is written in a highly decorative and cursive script, typical of the 'Nasta'liq' style used in Persian and Urdu literature. The ink is dark, possibly iron gall, and the paper is aged, showing a yellowish-brown hue. The text is densely packed, filling most of the page. There are some variations in the thickness of the lines, suggesting different parts of the text or perhaps different scribes. The overall impression is one of a well-preserved but clearly old document.

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بیاد رکوشی افغانی
 نهی از بدام هادی
 ششم کول بول الله
 کور دل بزرگ دگر
 کورانه کال از خون نسیم
 از کال نسیم دگر



